فهرست

[مقدمه 2](#_Toc61388818)

[ادله عدم وجود حکم الزامی در افعال جوانحی 2](#_Toc61388819)

[ادامه بحث حسد در جامع السعادات 4](#_Toc61388820)

[حرام بودن خود حسد در صورت اثر خارجی داشتن آن 5](#_Toc61388821)

[ثمره اول: حرام بودن حسد حتی در صورت عدم وجود مبرز حرام 5](#_Toc61388822)

[ثمره دوم: دو عقاب در صورت حرام بودن خود مبرز 6](#_Toc61388823)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

به مناسبتی که در پایان مباحث حب و بغض پیدا شد گفتیم که به بحث بنیادین و اساسی که در باب چند شاخه از فقه که ما دنبال می‌کنیم وجود دارد بپردازیم. بحث اساسی این بود که اوصاف و احوال و افعال جوانحی و درونی می‌توانند مشمول احکام الزامی شوند یا نه؟ بعد الفراغ از اینکه افعال جوانحی با طیف گسترده‌ای که دارد می‌تواند مشمول حکم شرعی و تکلیفی شود. این را مفروغ‌عنه گرفتیم و گاهی در بحث‌های سابق هم به آن پرداخته‌ایم که افعال جوانحی وقتی به نحوی اختیاری باشند می‌توانند مشمول احکام تکلیفی شوند و در دایره فقه قرار دارند. با تقریرها و تقریب‌های متفاوتی که مستحضرید و گفته‌شده است. بعد از فراغ از این بحث سخن آن بود که احکام الزامی یعنی وجوب و تحریم هم می‌تواند در امور جوانحی جاری شود یا نه؟ در این زمینه ازلحاظ اثباتی تابع ظاهر دلیل است. پایه حرکت ما ظواهر ادله است و تا حد نسبتاً زیادی ادله داریم در مواردی از افعال جوانحی که الزام در آنها آمده است چه در قلمرو افکار و این‌ها و چه در قلمرو صفات و چه قلمروهای مختلفی که در عالم درون وجود دارد. سخن این بود که آیا ظواهر را می‌شود ملتزم شد؟ وقتی ظاهر دلیل می‌گوید وجوب الیقین بالله وجوب التوکل علی الله حرمة الحسد و الکبر که ظواهر روشنی بر حرمت یا وجوب و الزام دارند آیا می‌شود به‌ظاهر ملتزم ماند یا نمی‌شود؟ این سؤالی بود که مطرح بود در جلسات قبل هم ملاحظه کردید.

# ادله عدم وجود حکم الزامی در افعال جوانحی

امور جوانحی با طیف وسیعی که دارد و مستحضر هستید. در پاسخ به این سؤال عرض شد ممکن است کسی بگوید مجموعه‌ای از شواهد و مؤیداتی داریم که به‌تنهایی یا با تجمیع آنها ظهورات را باید تصرف کرد و اصل را بر این گذاشت که امور قلبیه و افعال جوانحی مشمول الزام نیست. این یک نظریه است که مستند به چند شاهد بود:

1. الغاء خصوصیت از روایات «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ».
2. الغاء خصوصیت از روایات حسد و طیره
3. برخی تعابیری که در روایات رفع آمده بود.
4. ارتکاز متشرعه
5. قرائن لبیه مانعه از ظهور در الزام
6. نوع مواجهه فقها و متقدمین با این مسائل.

این چند شاهدی بود که ذکر شد. می‌شود شواهد دیگری هم بر این فهرست افزوده شود. مثلاً در کتاب الجهاد روایتی داریم:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي حَدِيثِ شَرَائِعِ الدِّينِ قَالَ: «وَ الْكَبَائِرُ مُحَرَّمَةٌ وَ هِيَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ الزِّنَا وَ اللِّوَاطُ وَ السَّرِقَةُ وَ أَكْلُ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ وَ أَكْلُ السُّحْتِ وَ الْبَخْسُ فِي الْمِيزَانِ وَ الْمِكْيَالِ وَ الْمَيْسِرُ وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ الْيَأْسُ مِنْ روح‌الله وَ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ تَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِينَ وَ الرُّكُونُ إِلَى الظَّالِمِينَ وَ الْيَمِينُ الْغَمُوسُ وَ حَبْسُ الْحُقُوقِ مِنْ غَيْرِ عُسْرٍ وَ اسْتِعْمَالُ‏ التَّكَبُّرِ وَ التَّجَبُّرُ وَ الْكَذِبُ وَ الْإِسْرَافُ وَ التَّبْذِيرُ وَ الْخِيَانَةُ وَ الِاسْتِخْفَافُ بِالْحَجِّ وَ الْمُحَارَبَةُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْمَلَاهِي الَّتِي تَصُدُّ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَكْرُوهَةٌ كَالْغِنَاءِ وَ ضَرْبِ الْأَوْتَارِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى صَغَائِرِ الذُّنُوبِ».[[1]](#footnote-1)

چند امر جوانحی است که در گناه کبیره ذکر شده است و در بعضی هم عنوان کبر آمده است ولی در این روایت که روایت ۳۶ باب ۴۶ است استعمال التکبر و التجبر دارد. آنکه کبیره است استعمال تکبر و تجبر است که ظهور و بروز پیدا کند. عرض ما در آن جلسه بعد ذکر شواهد این بود که ببینیم الغاء خصوصیت می‌شود کرد یا نه. قاعده مصرحی نداریم که بگوید افعال جوانحی مشمول احکام تکلیفی نمی‌شود و کسی اگر بخواهد استفاده کند باید اصطیاد بکند. طرف دیگر قصه این بود که نمی‌شود همه ظواهر الزامی را بر ترجیح حمل کنیم. شواهد در این‌طرف هم کم نیست. یکی روایات باب 46 جهاد النفس بود که ملاحظه فرمودید حدود سی‌وهفت روایت است. علی‌رغم اینکه داشت استعمال التکبر ولی چیزهایی است که نمی‌شود ظهورش را برداشت که یکی شرک است. چند روایت و بعضی معتبره هم شرک یأس من روح‌الله امن من مکر الله دارد.

سؤال: شرک که از اسلام خارج می‌شود. دیگر موضوع ندارد.

جواب: احکام مشترک است. ظاهر این‌ها امر قلبی است که شرک در دل دارد که می‌گوید حرام است. نفی خدا کفر یا قول به شریک برای خدا همان اعتقاد را حرام می‌کند. حرمت دارد و احکام شامل کافر هم می‌شود و حکم مقید به اسلام نیست و ظاهرش این است که کبیره است. نمی‌شود این‌ها بر اظهار شرک حمل شود و یأس من روح‌الله طوری تعدد روایات دارد که نمی‌شود حمل کرد بر اینکه بگوییم باید اظهار شود.

دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ - ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَه‏ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَسْكَتَكَ قَالَ «أُحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الْإِشْرَاكُ‏ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ‏ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ- وَ بَعْدَهُ الْإِيَاسُ مِنْ روح‌الله لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ لا يَيْأَسُ مِنْ روح‌الله إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ‏- ثُمَّ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ».[[2]](#footnote-2)‏

در کبائر این چند مسئله آمده که بعضی روایات هم معتبر است و اصلاً قابل‌حمل بر عدم الزام نیست. تاب تحمل این را ندارد.

سؤال: نمی‌شود گفت کفار مکلف به فروع نیستند؟

جواب: این پیش‌فرض صحیح است که احکام مشترک‌اند. یکی از شواهدش این است که من اکبر الکبائر است. در این طور چیزها ممکن است کسی بگوید حرمت عقلی دارد نه شرعی ولی وجهی ندارد.

سؤال: فقه عقلی چیزهای دیگر را هم حرام می‌کند که..

جواب: بله

موارد دیگری هم داریم مثل تکبر. درست است که استعمال تکبر را دارد ولی نفی تکبر نکرده است. باب ۵۸ عنوان صاحب وسائل تحریم التکبر است و سخت است دست از ظهورش بردارد.

سؤال: روایتی در باب کبر است که «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْكِبْر».[[3]](#footnote-3)

جواب: بله در اینجا هست.

در باب رضای به ظلم هم در جهاد النفس باب 80 هست. سابق هم پرداختیم و بعید است در ظواهرش تصرف کرد. اگر باب وسائل را ملاحظه فرمایید و مقداری کتاب العشره، خواهید دید موارد زیادی است که وجوب یا حرمت روی امر درونی رفته و صاحب وسائل با دقت جاهایی می‌گوید استحباب یا وجوب یا حرمت یا کراهت. شاید بشود مواردی که این طور ذکر کرده‌اند بشود اشکال کرد ولی تلقی ایشان با ظواهر خیلی سازگار است.

پس این ظواهر مقابل هم که از طرفی دال بر عدم الزام و از طرفی این شواهد را نمی‌شود دست برداشت.

# ادامه بحث حسد در جامع السعادات

برگردیم به هفته قبل از جامع السعادات در مورد صفات و خصوص حسد بود را تکمیل کنیم. بحث جالب و جذابی است. اکثر جامع السعادات را تورق کردم بحث فنی این‌طور دیگر ندارد. در اینجا فقط می‌بینید. بهترین جا در همین حسد در جامع السعادات است. جلد دوم ص209 القدر الواجب فی نفی الحسد است. هفته قبل مطرح کردم تکمیل کنم شاید بشود الهامات کلی گرفت.

آنچه از فرمایش ایشان می‌شود استفاده کرد با نوع بیان و تقریر این است که ازیک‌طرف ظواهر ادله‌ای که حسد را منع می‌کند و آن را مذمت می‌کند و آن منع و مذمت‌ها در حد مؤکدی است که ظاهر خطابات حرمت است اگر کسی دارای حسد باشد مذمت شدیده بیان می‌کند که ظاهرش حرمت است و حرمت حسد را از بین می‌برد. ایشان می‌فرمایند حسد چند نوع است کسی که دارای حسد است احوال متفاوتی دارد. اولین حال این است که ان یبعث صاحبه بقوله او فعل. شق دوم به عمل و ظهور خارجی در قول یا فعل نیانجامیده ولی در باطن ضمن اینکه وصف حسد را دارد این طور نیست که ناراحت باشد دارد بلکه خوشش می‌آید دارد و ممکن است افتخار هم داشته باشد «أولا یبعثه علی إظهاره بالآثار القولیة و الفعلیة، بل یکف ظاهره عنها، إلا أنه بباطنه یحب زوال النعمة من دون کراهة فی نفسه لهذه الحالة ... لأن الاستحلال إنما هو من الأفعال الظاهرة الصادرة من الجوارح».[[4]](#footnote-4) البته افعال جوارحی نیست بلکه فعل صادره از قلب است. سومین حالت که نه ظهور پیدا می‌کند نه رضایت قلبی دارد بلکه ناراحت هم هست و بدش می‌آید و دارد.

آن وقت حرمتی که این روایات می‌گوید حرام است از یک‌ طرف و از طرف دیگر روایاتی که حسد را رفع می‌کند ایشان می‌فرمایند اولاً این روایات که «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ»[[5]](#footnote-5) است پس تحریم درجایی است که در ظاهر بروز پیداکرده است و تأکید ایشان هم این بود که درجایی که ظهور پیدا کند خود صفت حرام است نه ظهورش. ظهور شرطی است که وقتی پیدا شد آن وقت امر متصف به حرمت فعلیه می‌شود شرط متأخر یا مقارن آن.

## حرام بودن خود حسد در صورت اثر خارجی داشتن آن

با تقریری که هفته قبل عرض کردیم روایات «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» حرمت را برنمی‌دارد بلکه می‌گوید اذا ظهر اثر الحسد خود حسد حرام می‌شود نه اظهار آن. این نکته دقیقی است که به ذهن می آمد و دیدیم خود ایشان این‌ها را تفکیک کرده است.

سؤال: می‌شود گفت حرمت است ولی در غیر اظهار رفع شده ولی اگر اظهار شود هست

جواب: بله. در اذهان هم همین است که تا ظهور نکند حرام نیست و آنکه حرام است مبرزات است و در اذهان خیلی است. ایشان می‌فرمایند خود حسد حرام است و اظهار شرط است. این با رفع ما لایعملون فرق می‌کند آنجا بدون قید حکم را از موضوع برمی‌دارد اما در دو سه تای آخر حدیث رفع مشروط به قیدی است که با آن قید حکم را برمی‌دارد و اگر قید نباشد خود حسد حرام است.

سؤال: به نظر ثمره عملی ندارد.

جواب: ثمره عملی دارد عرض می‌کنم.

تا اینجا روشن شد دو نظر در وسوسه و تفکر فی الخلق است یکی اینکه مثل بقیه رفع کلی است و اگر بروز و ظهوری پیدا کرد حرمت مال مبرزات است. احتمال دوم اینکه دو سه تای آخر حدیث رفع با بقیه فرق دارد در بقیه کلاً حکم برداشته شد یا واقعی یا ظاهری اما در این دو سه تا رفع حکم از امری که موضوع است شده ولی مقید به «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» است و اگر حکم به شفه کردند حکم از خود حسد برداشته نشده است. اگر مفهوم روایت هم نباشد روایت می‌گوید حسد بی ظهور محکوم به حکم نیست ولی حسد با حکم اطلاقات می‌گوید تحریم دارد. این برداشت خلاف تصورات اولیه ماست و این طور نیست که حسد علی وجه الاطلاق رفع حکم شده باشد و حسد مادامی‌که به ظهور نرسیده رفع حکم شده و اگر حسد به اثر بینجامد خود حسد موضوع حرمت باقی می‌ماند. با یکی از دو تقریب که «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» مفهوم دارد و می‌گوید اگر حسد به اثر نرسید حرام نیست و اگر رسید حرام است یا اینکه بگوییم مفهوم ندارد بازهم این نظر درست است زیرا روایت می‌گوید «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» عقاب ندارد و اطلاقات می‌گوید اگر به شفه رسید عقاب دارد.

### ثمره اول: حرام بودن حسد حتی در صورت عدم وجود مبرز حرام

ثمره این است که مبرزات اثر بر دو قسم‌اند بعضی خودشان حرام‌اند مثلاً فحش می‌دهد بعضی خودشان حرام نیستند مثلاً مکروه‌اند مثل اخم کردن هنگام حسد در نظر اول اینجا مرتکب معصیت نشده چون خود حسد که حرام نیست اخم کردن هم حرام نیست اما طبق نظر دوم امر قلبی حرام است زیرا حسد اظهارشده است. ولو عمل مبرز عمل حرام نبود. اطلاق می‌گوید «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» نه با امر محرم بلکه به هر شکلی که ابراز کند کار حرامی انجام داده است. این یک اثر درجایی که مبرز امر غیر حرام ولی مکروه است. اینجا طبق نظر اول حرام نیست ولی طبق نظر دوم حرام است.

سؤال: اینجا هم نطق به شفه کرده پس طبق بحث اول هم حرام است چون ابرازشده است.

جواب: تلقی که وجود دارد این است که «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» حمل بر مبرز محرم می‌شود و می‌گوید اگر کار حرام انجام شد حرام است. از قدیم این رایج بود که اگر حرام صادر شد حرام است و الا حرام نیست.

سؤال: روایاتی هم دارد که کسی که حسود است غیبت می‌کند یا کارهای دیگر می‌کند.

جواب: بله

### ثمره دوم: دو عقاب در صورت حرام بودن خود مبرز

ثمره دوم این است که درجایی که اظهار و مبرز حرام باشد دو عقاب است. در تجری هم گفتیم بعید است در «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ ...».[[6]](#footnote-6) دو حرام باشد. گفتیم بعید نیست دو عقاب باشد این ثمره دو قول است اگر کسی بگوید «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» یعنی بنطق محرم در این صورت داستان فرق می‌کند.

سؤال: اگر کسی بگوید یک قول امر درونی حکمی ندارد دوم اینکه عمل بیرونی هم حکم دارد هم درونی پس دو حکم است یکی اینکه حکم برای عمل درونی است و عمل بیرونی خودش نکته‌ای ندارد گویا از اول حرمت داشته بعد رفع شده و بیرونی حکم ندارد لذا در روایت دارد وقتی عمل را انجام دادی عمل قبلی کتب نه عمل الآن

جواب: نه. عمل که آمده مشمول اطلاقات است. مثلاً نفرین کردی یا در گوشش زدی یا اخم کردی روایاتی دارد که حکمش را می‌گوید. نمی‌شود گفت روایات حسد ادله‌ای که می‌گوید اخم کراهت دارد را تخصیص می‌زند.

سؤال: می‌گویید اخم کرد یا حسد کرد؟

جواب: هر دو. بین اخم و حسادت من وجه است. اخم بی حسد و حسد بی اخم دارد. اگر هر دو باشد می‌گوییم هر دو کار خود را می‌کنند. این‌که می‌گوید حسد حرام نیست «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» فاذا نطق بشفه حسد حرام است و اخم هم روایات داریم که رو ترش کنی به برادر مومن کراهت دارد.

سؤال: روایاتی که می‌گوید طمع و حرص و حسد ریشه گناهان است نشان می‌دهد ریشه است و گناه از این‌ها صادر می‌شود ولی اینکه خودشان حرام باشد بحث است. تشدید را هم نمی‌فرمایید بلکه تعدد عقاب می‌فرمایید.

جواب: بله.

این یک مطلب که جدیدی است که کمتر پرداخته‌شده است. مراجعه نکردم شیخ چقدر پرداخته است.

سؤال: حسد هم تشدیدی می‌تواند باشد مثلاً حسد نسبت به پیامبر داشته باشد.

جواب: حسد مراتب دارد جای خودش ولی دو حرمت در یک موضوع اگر بیاید عذاب تشدید می‌شود اما اینجا دو موضوع است یکی در قلب یکی در ظاهر که فحش دارد. اینجا دو عقاب دارد. پس یک ثمره جامع السعادات این است که مبرزات حرام نیست جای دیگر مبرزات حرام است که دو عقاب دارد. ارتکاز فقهی هم همین است. فحش دادن حرام است حتی بدون حسد. این جای خودش محفوظ است عرض ما این است که حسد هم «مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ» رفع عذاب شده و اگر نطق بشفه خود حسد حرام است و فحش با حسادت دو گناه دارد. پس اولین مطلب در حسد و جاهایی از این قبیل اینکه رفع عقاب و حکم الزامی علی وجه الاطلاق نیست بلکه مالم تظهر آثار العمل القلبی و الفعل الجوانحی است و اگر اثر ظاهر شد می‌گوییم خود امر قلبی متعلق حکم است و اگر ظاهر نشد رفع عقاب شده است.

سؤال: تفاوت فرمایش شما با مشهور این است که شما می‌فرمایید تعدد عقاب است

جواب: دو فرق است. یکی تعدد عقاب جایی که آثار حرام باشد یکی دیگر هم اینکه اگر حرام نباشد امر قلبی خودش حرام است.

سؤال: روایاتی می‌گوید حسد به غیبت انسان را می‌کشاند و این‌ها می‌گوید حسد قلبی حرام نیست.

جواب: ظاهر آنها حرمت حسد است.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص331، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب46، ح36، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/331/صغائر) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص318، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب46، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/318/فلمّا_سلّم) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج16، ص5، أبواب ابواب جهاد النفس وما يناسبه، باب60، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/5/الكبر) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [جامع السعادات، النراقي، المولى محمد مهدي، ج2، ص217.](http://lib.eshia.ir/71832/2/217/بباطنه) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص369، أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب56، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/369/بشفة) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج2، ص428.](http://lib.eshia.ir/11005/2/428/عشرا) [↑](#footnote-ref-6)